

مروری بر کتاب وجهیت، نمود و نفی در فارسی

راحله کلانتری (دانشجوی دکتری زبان‌شناسی دانشگاه علامه طباطبائی)

مقاله حاضر مروری است بر کتاب وجهیت، نمود و نفی در فارسی تألیف دکتر آزیتا حجت‌الله طالقانی از دانشگاه تورنتو، که در سال ۲۰۰۸ توسط نشر جان بنجامینز منتشر شده است. این کتاب در ۱۸۳ صفحه و شامل هفت فصل است و هدف از نگارش آن، آن‌گونه که نویسنده بیان می‌کند، بررسی نظام فعلی زبان فارسی است، با تأکید بر تعامل عملگرهایی مانند وجهیت، زمان، نمود و نفی در این زبان. نویسنده از دیدگاه کمینه‌گرایی چامسکی به تبیین این مسئله پرداخته است و کتاب مشخصاً بر اساس نظریه فازی (مرحله‌ای) چامسکی تدوین شده است.

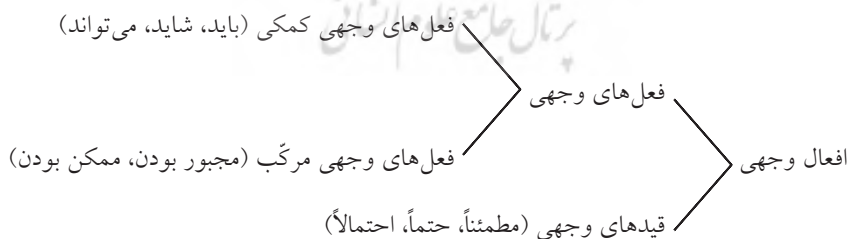
پرسش اصلی این کتاب این است که آیا ساختار صرفی - نحوی فعل‌های وجهی با خوانش‌های ریشه‌ای^۱ و معرفتی^۲ آنها انطباق دارد؟ پاسخی که در انتهای مباحث کتاب به این پرسش داده می‌شود حاکی از این است که انطباق یک‌به‌یک میان ساختار نحوی فعل‌های وجهی و خوانش‌های ریشه‌ای و معرفتی آنها وجود ندارد.

1. root

2. epistemic

در فصل اول، «مقدمه»، نویسنده به معرفی اجمالی مباحثی که در شش فصل دیگر مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد پرداخته است. نکته مهم و کلیدی فصل اول که در فصل ششم مورد بازنگری قرار گرفته و بر پایه آن نویسنده به توضیح و تبیین آرایش خطی واژه‌های فارسی پرداخته این بوده است که زبان فارسی دارای آرایش واژگانی فاعل - مفعول - فعل است که به‌اختصار چنین نمایش داده می‌شود: SOV. چنانچه مفعول مشخص^۱ باشد، نقش نمای «را» بعد از مفعول می‌آید، اما آنچه در این کتاب طرح می‌شود این است که علی‌رغم ساختار فاعل - مفعول - فعل، در فارسی عبارت‌ها و ساخت‌هایی وجود دارد که این ترتیب را رعایت نمی‌کنند ولی همچنان دستوری و درست هستند. در این قسمت طالقانی نظریه کین (6: 1994: kayne) را مطرح می‌کند که طبق این نظریه، همه زبان‌ها آرایش خطی خود را از آرایش خطی اصلی فاعل - فعل - مفعول می‌گیرند، و زبان‌هایی که آرایش فاعل - مفعول - فعل دارند مشتقی از آن آرایش اولیه و اصلی هستند. طالقانی در فصل ششم کتاب به این موضوع می‌پردازد و برای آن راه‌حلی ارائه می‌دهد.

نویسنده در فصل دوم با عنوان «وجهیت در فارسی: از دیدگاه صرفی - نحوی و معنی‌شناختی»، به این بحث می‌پردازد که افعال و جهی از لحاظ معناشناختی و صرفی - نحوی چگونه در دستور زبان فارسی عمل می‌کنند. وی ابتدا افعال و جهی زبان فارسی را از دیدگاه صرفی - نحوی به صورت زیر تقسیم‌بندی می‌نماید:



از سوی دیگر، افعال و جهی از دیدگاه معناشناختی دارای خوانش ریشه‌ای و معرفتی هستند. افعال و جهی معرفتی، نظر و توصیف‌گوینده را در مورد صدق و کذب گزاره

1. specific

بیان می‌کنند و نشانگر میزان اطمینان گوینده هستند. افعال وجهی ریشه‌ای را — آن‌چنان که طالقانی از پالمر (PALMER 2001: 8) نقل می‌کند — افعال وجهی رویدادی نیز می‌گویند که خود به دو دسته تقسیم می‌شوند: ۱. تصمیمی^۱؛ ۲. پویا^۲.

طبق نظر پالمر، در افعال تصمیمی، عوامل شرطی‌ای وجود دارند که جزء عوامل خارجی محسوب می‌شوند؛ درحالی‌که افعال پویا درونی هستند. بنابراین افعالی که نشان‌دهنده اجبار و اجازه از سوی یک منبع خارجی هستند جزو افعال تصمیمی به شمار می‌آیند؛ درحالی‌که افعال پویا به توانایی و اراده درونی خود فرد برمی‌گردند.

در قسمت سوم این فصل تعامل وجهیت و وجه بررسی شده است. طالقانی با ارائه شواهدی از زبان فارسی به طرح این دیدگاه می‌پردازد که وجهی‌های ریشه‌ای با متمم‌های حال التزامی سازگارند و وجهی‌های معرفتی، هم متمم‌های حال التزامی را می‌پذیرند و هم با متمم‌های تام^۳ التزامی همراه می‌شوند.

نمودار (۱) خلاصه طبقه‌بندی‌ای است که طالقانی در مورد افعال وجهی انجام داده است.



نمودار ۱. طبقه‌بندی افعال وجهی فارسی (نمودار ۵۰: ص ۲۸)

1. denotic

2. dynamic

3. perfect

* لازم بودن استثناست و مطابقت ناقص دارد.

عنوان فصل سوم «بازنمایی فعل‌های وجهی در زبان فارسی» است. طالقانی در قسمت نخست این فصل به معرفی و مرور نظریه‌های آبراهام (Abraham 2002) و ویکنر (Vikner 1988) و دروویگ (Drubič 2001) در مورد ساخت نحوی فعل‌های وجهی می‌پردازد. آبراهام دو سازوکار برای همراه شدن فعل‌های وجهی با فعل‌های واژگانی ارائه می‌دهد: ۱. سازوکار ارتقا برای فعل‌های وجهی معرفتی، زیرا آنها نمی‌توانند به فاعل در جایگاه اولیه آن نقش معنایی بدهند.

۲. سازوکار نظارت برای فعل‌های وجهی ریشه‌ای که به فاعل خود نقش تتایی می‌دهند.

وارم‌براند (Wurmbbrand 1999: 600) همه فعل‌های وجهی را ارتقایی می‌داند؛ زیرا فرض او بر این است که فاعل فعل وجهی، موضوع محمول پایین‌تر است و ویژگی‌های حالت و نقش تتایی بند به وسیله فعل پایین‌تر تعیین می‌شود. براساس آنچه ورم‌براند در مورد فعل‌های وجهی مطرح کرده است، در ادامه فصل، طالقانی به بررسی فعل‌های وجهی فارسی می‌پردازد. نتیجه‌گیری نهایی طالقانی از این بحث این است که در فارسی، فعل‌های وجهی ریشه‌ای، مانند فعل‌های نظارتی عمل می‌کنند و نه ارتقایی.

از سوی دیگر، از نظر ورم‌براند، ساخت‌های نظارتی از دیدگاه نحوی کاملاً با ساختارهای نظارتی از دیدگاه معناشناختی متفاوت هستند. وی به پیروی از روزن‌باوم (Rosenbaum 1967)، بریم (Brame 1967) و باخ (Bach 1977) معتقد است که متمم برخی از سازه‌های نظارتی، گروه متمم نیست، بلکه گروه فعلی است و این نمونه‌ای از فرایند بازسازی^۱ است. سازه‌های بازسازی، طبق آنچه طالقانی از دیدگاه ورم‌براند (Wurmbbrand 2003: 991) می‌آورد، شامل سازه‌های مصدری است که از مشخصه‌های آن نبود محدودیت بند است. در واقع، سازه‌های بازسازی، تک‌بندی هستند. در قسمت بعد طالقانی به توصیف نظریه ورم‌براند (1998-2001) می‌پردازد و با استفاده از آن، نظریه قمشی (Ghomeshi 2001) را که در مورد افعال نظارتی در فارسی است مورد آزمایش قرار می‌دهد. در دیدگاه ورم‌براند (Wurmbbrand 1998) دو نوع نظارت، نحوی و معناشناختی، وجود دارد. از نظر وی تفاوت اصلی میان نظارت معنایی و نحوی این است که در نظارت نحوی وجود مرجع

گسسته امکان‌پذیر است و مرجع فاعل لانه‌گیری شده به‌وسیله دو موضوع مشترکاً تعیین می‌شود، درحالی‌که در نظارت معنایی فقط یک گروه اسمی وجود دارد که در جایگاه فاعل ظاهر می‌شود و هیچ ضمیر انتزاعی آشکار و مستتری در جایگاه فاعل بند لانه‌گیری شده وجود ندارد.

نکته اصلی طرح وارم‌براند وجود نظارت معنایی است که طالقانی از آن در تحلیل فارسی استفاده کرده و ادعا نموده که این نوع نظارت در فارسی نیز موجود است. طالقانی افعال وجهی زبان فارسی را در گروه ساخت‌های نظارت قرار داده و با استفاده از آزمون قیدهای دوجانبه که در نظریه وارم‌براند مطرح شد، به تعیین نوع نظارت فعل‌های وجهی زبان فارسی پرداخته و به این نتیجه رسیده است که همه فعل‌های وجهی ریشه‌ای - چه ایستا و چه پویا - با این آزمون همخوانی دارند؛ به غیر از افعال مجبور بودن و لازم بودن. لذا همه افعال اصلی به جز دو فعل مذکور، جزو افعال نظارت نحوی هستند؛ یعنی دو فعل لازم بودن و مجبور بودن مانند همه افعال وجهی معرفتی فعل‌های نظارت معنایی هستند و فعل توانستن، با توجه به خوانشی که دارد، نظارت نحوی یا معنایی است؛ یعنی توانستن به معنای اجازه داشتن نظارت نحوی است، اما در معنای توانایی داشتن نظارت معنایی است.

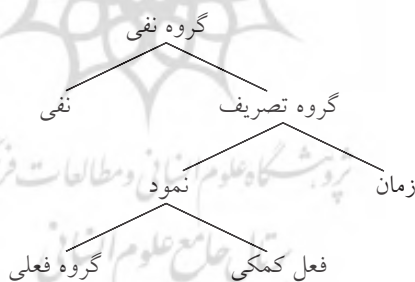
به اعتقاد طالقانی، هیچ انطباق یک‌به‌یکی میان جایگاه ساختاری فعل‌های وجهی و خوانش‌های معرفتی و ریشه‌ای آنها در فارسی وجود ندارد. همه فعل‌های وجهی مرکب در فارسی، هسته گروه فعلی هستند و فعل‌های کمکی وجهی مانند باید، در هسته زمان قرار دارند. از دیدگاه طالقانی، به لحاظ جایگاه نحوی فعل‌های وجهی، تمایزی میان خوانش ریشه‌ای و معرفتی آنها دیده نمی‌شود.

فصل چهارم به فرایند منفی‌سازی اختصاص داده شده است، زیرا فرایند منفی‌سازی از یک سو تعیین‌کننده صدق و کذب در منطق محسوب می‌شود و از سوی دیگر، تعاملی پیچیده با دیگر عملگرهای منطقی مانند سورها، زمان و فعل‌های وجهی دارد.

در فصل چهارم (و پنجم) کتاب، نویسنده به فرایند منفی‌سازی به‌صورت کلی و در زبان‌های دنیا می‌پردازد و به‌طور ویژه منفی‌سازی را در فارسی مورد بررسی قرار می‌دهد. وی به نقل از پولاک (Pollock 1989) عنصر منفی‌ساز را به‌عنوان هسته گروه و یا

عبارت نحوی معرفی می‌کند؛ لذا نفی به صورت هسته گروه نفی ظاهر می‌شود. گروه نفی شامل عنصر منفی ساز (Neg) به عنوان هسته و یک مشخصگر است. طالقانی به پیروی از هگمن (Haegeman) تنها تفاوت زبان‌ها را در ساختار نحوی نفی در این می‌داند که یک یا هر دو عنصر منفی سازی یا واژگانی هستند یا نیستند. پرسشی که در ادامه بحث طرح می‌شود این است که جایگاه نحوی و ساختار عنصر منفی ساز کجاست.

طبق نظر هرن و یاسوهیکو (Horn and Yasuhiko 2000: 7) جایگاه نفی پارامتری از گروه زمان (TP) است؛ یعنی NegP می‌تواند، بسته به زبان‌های مختلف دنیا، در داخل گروه زمان قرار بگیرد و یا در خارج آن ظاهر شود. به عنوان مثال منفی سازی در انگلیسی در سمت راست فعل کمکی صورت می‌گیرد و معمولاً در داخل گروه زمان واقع می‌شود. طبق نظر لاکا (Laka 1994: 15-25) ادغام عنصر نفی و تصریف، حاصل ارتقای عنصر صرفی به سوی عنصر نفی است که در نمودار (۲) آمده است:



نمودار ۲ (نمودار ۱۳: ص ۱۱۰)

عنصر منفی ساز در فارسی پیشوند /na/ است و به صورت عنصر وابسته، قبل از فعل ظاهر می‌شود. پیشوند نفی در فارسی در ابتدای فعل‌های سبک و ابتدای ریشه فعل‌های ساده می‌آید، مانند:

۱. نخوردم.

۲. زمین نخوردم.

طالقانی در مورد جایگاه و ساختار منفی ساز در زبان فارسی به پیروی از پولاک (Pollock 1989)، گروه نفی را برای فارسی به عنوان گروه فراقنی در نظر می‌گیرد که هسته آن نقش‌نماهای منفی *ne/na* هستند و مشخصگر گروه نیز یک عامل تهی است. وی برای نمونه مثال‌های زیر را می‌آورد (ص ۱۱۲):

۳. نمی‌رفت.

۴. نرفته بود.

در مثال‌های فوق «می» نشانگر نمود است و «رفته» صفت مفعولی یا وجه وصفی گذشته است. از لحاظ جایگاه و ساختار نحوی، طالقانی گروه نفی زبان فارسی را در بالای گروه زمان و فعلی قرار می‌دهد. وی در بخش چهارم از فصل چهارم، عناصر نمود و زمان در زبان فارسی را معرفی و اذعان می‌کند که پیشوند «می» *mi* عنصر نشانگر نمود است؛ یعنی نشان می‌دهد که فعلی به صورت پیوسته و یا از روی عادت در حال انجام شدن است.

دارد و داشت در فعل‌های مضارع و ماضی، ناکامل بودن و در حال انجام بودن فعل را می‌رسانند و عناصر نمود هستند. فعل است نشان‌دهنده کامل شدن انجام کاری است و فعل بود نشانگر ماضی بعید در زبان فارسی است. آنچه از نظر طالقانی مورد توجه قرار گرفته این است که عناصر «می»، دارد و داشت» همگی نشانگر نمود هستند، اما تفاوت آنها در وجود عنصر منفی ساز است. در فعل‌های ماضی و مضارع استمراری وجود عنصر منفی ساز امکان‌پذیر است، در حالی که فعل‌های ماضی و مضارع ناکامل صورت منفی ندارند. مثال‌های زیر به عنوان شواهد این نکته نقل شده‌اند (ص ۱۱۸):

۵. *من نداشتم می‌رفتم.

۶. *من ندارم می‌روم.

طالقانی در تبیین این پدیده به جنبه معناشناختی آن توجه می‌کند. از نظر او دارد و داشت فعل‌های استمراری ناکامل و نشان‌دهنده طول فعالیت هستند؛ بنابراین، در واقع نمود ناکامل فعل را در زمان گذشته و حال نشان می‌دهند. عنصر «می» نیز نشان‌دهنده استمرار فعل است. اما تفاوت معناشناختی این نشانه‌ها در این است که «می» نقطه

آغازین و پایانی فعل را در بر دارد، زیرا عنصری است که نشان‌دهنده عادت و استمرار فعل است. اما دارد و داشت نشانه در حال انجام شدن فعل هستند و نقطه آغازین و پایانی را نمی‌توان برای آن متصور بود؛ لذا افعال ماضی و مضارع ناکامل دارای صورت منفی نیستند. چرا که اصولاً منفی‌سازی زمانی صورت می‌گیرد که بخواهیم بگوییم کاری اصلاً از ابتدا صورت نگرفته و یا کلاً انجام کاری را نفی کنیم.

فصل پنجم کتاب با عنوان «تعامل نفی و وجهیت»، در سه بخش کلی آمده است: در بخش نخست نویسنده سه راهبرد اصلی وجهیت و نفی را بیان می‌کند و تفاوت زبان‌ها را بر اساس این راهبردها بررسی می‌نماید. در بخش دوم به بررسی فعل‌های وجهی فارسی و تعامل آنها با عنصر نفی می‌پردازد و در بخش سوم، انطباق ساختار نحوی فعل‌های وجهی فارسی و عنصر منفی‌ساز را نشان می‌دهد.

در مجموع، طالقانی از بررسی فعل‌های وجهی فارسی به این نتیجه می‌رسد که فعل‌های وجهی کمکی فارسی مانند زبان‌های دارای دو راهبرد تعیین سطح نفی است. در این راهبرد، عنصر منفی‌ساز در دو جایگاه متفاوت قرار می‌گیرد و این‌گونه دو سیطره نفی و دو خوانش متفاوت را نشان می‌دهد. عنصر منفی‌ساز، تعیین‌کننده سیطره نفی در جمله است. از طرفی، آرایش خطی فعل و وجهی، عنصر نفی و فعل اصلی جمله، نشان‌دهنده استفاده از همین راهبرد در زبان فارسی است و زبان فارسی آرایش عنصر منفی‌ساز، فعل و وجهی، فعل اصلی را رعایت می‌کند.

اما فعل‌های معرفتی و فعل‌های مرکب، تعاملی ناشناخته با عنصر منفی‌ساز دارند و نمی‌توان به طور صریح و قاطع، نوع راهبردی را که در فارسی برای تعامل وجه و عنصر منفی‌ساز در این موارد اتخاذ می‌شود، تشخیص داد. با این حال، طالقانی فارسی را زبانی دارای راهبرد تعامل سطح نحو می‌داند؛ چرا که در اغلب موارد داده‌های زبانی این فرضیه را تأیید می‌کنند.

به طور کلی، به نظر طالقانی، منفی‌سازی می‌تواند سیطره‌ای محدود یا گسترده بر فعل‌های وجهی ریشه‌ای داشته باشد که این امر بستگی به جایگاه عنصر منفی‌ساز دارد. البته فعل احتیاج داشتن استثناست، زیرا عنصر منفی‌ساز فقط سیطره گسترده بر آن دارد و فعل‌های معرفتی فارسی نیز راهبرد مشخص و خاصی را در خصوص این مسئله نشان

نمی‌دهند. عنصر منفی‌ساز فقط سیطرهٔ محدودی بر فعل‌های معرفتی شاید و احتمال داشتن دارد و از طرفی، هر دو سیطره را بر فعل امکان داشتن اعمال می‌کند. بنابراین، طالقانی چنین نتیجه می‌گیرد که جایگاه نحوی فعل وجهی، با توجه به نفی، با خوانش معرفتی و ریشه‌ای آنها انطباق دارد و تنها برخی از فعل‌های وجهی استثنا هستند.

نویسنده در فصل ششم با عنوان «آرایش واژگانی در جملهٔ فارسی: بازبینی» به بررسی نظریات و پیشنهادهایی که زبان‌شناسان ایرانی و غیرایرانی در مورد آرایش واژه‌های فارسی در بند و جملهٔ فارسی داده‌اند، می‌پردازد. وی ابتدا نظر معین و کاردن (MOYNE & CARDEN 1974) و سهیلی اصفهانی (Soheili Isfahani 1976) را مبنی بر اینکه موضوع‌های بندی فارسی قبل از فعل قرار می‌گیرند، عنوان می‌کند.

طالقانی به نقل از دبیرمقدم (Dabir-Moghaddam 1982: 57) می‌گوید که موضوع‌های بندی به صورت متمم حرف‌افزای در جایگاه پیش از فعل ظاهر می‌شوند. اما از نظر طالقانی جایگاه پیش از فعل را برای موضوع‌های بندی نمی‌توان در نظر گرفت؛ زیرا با در نظر گرفتن چنین جایگاهی باید صورت مجهول افعال و جمله‌ها دستوری باشد، درحالی‌که وی شواهدی را به نقل از کریمی (Karimi 1989: 183-184) می‌آورد که نشان می‌دهد صورت مجهول آنها غیر دستوری است؛ به عنوان مثال این جملات (ص ۱۵۰):

۷. اونا پرسیدن که ما موفق شدیم.

۸. *که ما موفق شدیم پرسیده شد.

دومین مسئله‌ای را که طالقانی، به نقل از کریمی (Ibid) می‌آورد این است که افعالی وجود دارند که موضوع بندی دارند، اما در زیرمجموعهٔ افعال دارای عناصر متمم اسمی دسته بندی نمی‌شوند. مثال‌های ذیل به این نکته اشاره می‌کنند (ص ۱۶۳):

۹. معلم گذاشت که سپیده به کلاس بره.

۱۰. *معلم اینو که سپیده به کلاس بره گذاشت.

از نظر طالقانی، نظریهٔ حرکت گروه فعلی برای تبیین جایگاه و آرایش واژگانی فارسی، منطقی‌ترین تبیین است.

در فصل هفتم با عنوان «نتیجه‌گیری»، نویسنده به صورت کلی و اجمالی به مرور

بخش‌های پیشین می‌پردازد و نتایج کلی فصل‌های کتاب را برمی‌شمارد. طالقانی در بخش چهارم فصل ۴، صورت‌های مرکب فعل‌های فارسی را به سه گروه اصلی تقسیم کرده است:

۱. محمول‌های مرکب که از یک عنصر غیرفعلی و فعل‌های ربطی تشکیل می‌شوند.
۲. محمول‌های فعلی مرکب که از صفت مفعولی و فعل کمکی بودن تشکیل می‌شوند.
۳. محمول‌های دوبرندی در حالت ناکامل (ماضی و مضارع استمراری ناکامل).
وی در پایان فصل موضوع‌هایی را برای تحقیقات آینده مطرح می‌کند:
 ۱. سورها چگونه به‌عنوان عملگرهای فارسی با نفی تعامل دارند؟
 ۲. چرا نفی سیطره گسترده‌ای بر فعل احتیاج داشتن دارد، حال آنکه سیطره‌اش بر خوانش معرفتی فعل شاید محدود است؟
 ۳. چرا فعل‌های وجهی ریشه‌ای لازم بودن و احتیاج داشتن برخلاف فعل‌های ریشه‌ای تصمیمی، هم با افعال پویا و هم با افعال ایستا انطباق دارند؟

منابع

- ABRAHAM, Werner (2002), "Modal verbs: Epistemics in German and English", In *Modality and its Interaction with the Verbal System*, SjeffBarbiers, Frits BEUKEMA & Wim van der Wurff (eds): 19-50, Amsterdam Philadelphia: John Benjamins;
- BACH, Emmon (1977), "Review article on Postal. On raising: One rule of English grammar and its theoretical implications", *Language* 53: 621-654;
- BAME, Michael (1976), *Conjectures and Refutations in Syntax and Semantics*, Amsterdam: North Holland;
- DABIR-MOGHADAM, Mohammad (1982), *Syntax and Semantics of Causative Constructions in Persian*, Ph.D. dissertation, University of Illinois, Urbana-Champaign;
- DRUBIG, Hans Bernhard (2001), *On the Syntactic form of Epistemic Modality*, Ms, University of Tubingen;
- GHOMEHI, Jila (1997), *Projection and Inflection: A Study of Persian Structure*, Ph.D. dissertation, University of Toronto;
- HAEGEMAN, Liliane (1995), *The Syntax of Negation*, Cambridge: CUP;
- HORN, Laurence R. & Kato Yasuhiko (2000), *Negation and Polarity*, Oxford: OUP;
- KARIMI, Simin (1989), *Aspects of Persian Syntax, Specificity, and the Theory of Grammar*, Ph.D. dissertation, University of Washington;

- KAYNE, Richard (1994), *The Antisymmetry of Syntax*, Cambridge MA: The MIT Press;
- MOYNE, J. and G. CARDEN (1974), "Subject Reduplication in Persian", *Linguistic Inquiry* 5;
- PALMER, Frank Robert (2001), *Mood and Modality*, New York: CUP;
- Pollock, Jean Yves (1989), "Verb movement, universal grammar, and the structure of IP", *Linguistic Inquiry* 20: 365-424;
- Rosenbaum, P. (1967), *The Grammar of English Predicate Complement Constructions*, Cambridge: Mass.: MIT Press;
- Soheili Isfahani, Abolghasem (1976), *Noun Phrase Complementation in Persian*, Ph.D. dissertation, University of Illinois, Urbana-Champaign;
- Vikner, Sten (1988), "Modals in Danish and event expression", *Working Papers in Scandinavian Syntax* 39: 1-33;
- WURMBRAND, Susi (1998), *Infinitives*, Ph.D. dissertation, Cambridge MA: MIT;
- _____ (1999), "Modal verbs must be raising verbs", In *WCCFL 18*, Proceedings, Sonya Bird, Andrew CARNIE, Jason HAUGEN & Peter NORQUEST (eds.): 599-612, Somerville MA: Cascadilla Press;
- _____ (2001), *Infinitives, Restructuring, and Clause Structure*, Berlin: Mouton de Gruyter;
- _____ (2003), "Two types of restructuring: Lexical vs. functional", *Lingua* 114: 991-1014.

